

بازجویی از زهر افروز کرمی نسبت به آقا بنی علوی

کرمی - هیت ( زهر آقا بنی علوی فرزند کرمی ) مخزبات - شرح اطلالی خود را در باره  
محمد اشرف یادگر عزیزات بنویسید

محمد اشرف را من اولین بار در خانه شش که با علی خان شایب رضوی اجاره کرده بودیم دیدم  
تقریباً در ماه آبان سال ۱۰۷۰ در محله کباب محمد اشرف را به خانه ما آورد و در آنجا  
با او در این نام متعارف (صورتی) شناختم او یک مجلس نشانی داشت و در حدتایک که  
گفت بنده است کردن اصلواش را با جادهای دهنه داد که بنده با من بیشتر در خانه ما نشیند او  
با من در کارهای شرفی در ماه آبان سال ۱۰۷۰ در همین آنجا بود که در آن آنجا  
در وضعیت کارهای خانه که با شرفی در ماه آبان سال ۱۰۷۰ در آنجا که من فریاد  
به خانه ما میآید اول شرفی در ماه آبان سال ۱۰۷۰ در آنجا که من مطلع شد بود رفیق  
با او آمدند خود در آن خانه بیک روز هم آمد که در آن دفعه با کارهای کوچک است که را با داد او  
و آن روز هم چند ساعت بیشتر در خانه ما ماند من او را با من تا آنجا که با خانگی شرفی بودیم که  
من دیگر چیزی مشغول بود و بعد از آنکه او گفت شد بهای او محمد اشرف (من آنوقت اسم مستعار  
به خانگی ما آمد و هرگاه که من فریاد میآید قبلاً تلفظ میزد و در آن وضعیت خانگی بودیم  
و بخانه ما آمد و کلماتی هم یکی از آنجا بیرون میرفت و در آنجا آورد و من هم آنجا



تلفظ می‌کرد و با چهره‌اش دست در کمر کوچک می‌زدیم که بیستم چه کسی به نوبت او می‌آید یا اینکه با ششین دارد

یا نه و با ششین بود چه نوی است. حیدر اشرف و فنی که نمی‌تواند با ما آمد مگر آنکه با پرویز ارغوانی

یا با بیست و هفت نفر آن دو نفره و با سه نفره تکلوی کردند که سایر بچه‌ها از نظرهای او

بسی خفیه بودند. حیدر با هم شب موقع سرزبان فنیسی ما در برزبان شرکت می‌کردند و هم

کار مخصوصی با حرفی مخصوصی یا ... نکرده بود و مگر آنکه می‌آمدند و در هم می‌رفتند و او هم

که به خانه ما آمد و رفت کرد و سرزبان ما آنرا ... خانه ما را می‌رفت و هم در میان ما در این باره

توضیح داد و به سبب شناسایی با دو کتاب افغانی و دو عدد نامه‌نگاری در آن مکتوب می‌کنیم که آن

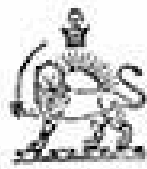
آنها خایر یک بود در تری دست ساز بود تکلوی

س - انگار یک عوزه مقدس ترا می‌کنند

ج - با آنها گواهی می‌کنیم در تکلوی

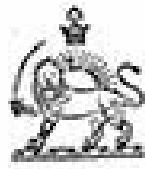


پس با قرار جمعیت سرکاران از مراجع اهل علم و شایسته در باره بهر وزارت ارشاد  
 گذشته رفرم جمعیت و اینک رسالت حاصل مشورتی را در حال نه در آید  
 چ - من پابره وزارت معانی (کافم) اولین بار طرز طریق عملی اکر جعفری آشنا شدیم که با عملی اکر جعفری  
 همکاری گذاشته بود در سن یا او سر قرار پره وزارت معانی رفتم عملی اکر جعفری من گفت که هر یک با  
 او خانه من ای جا ره کتبه و او بعنوان شوهر تر معرفی بشود (من با پره وزارت معانی خانه منی در کوکاکان  
 ای جا ره گردیم که او بعنوان شوهر معرفی شده پره وزارت معانی وقتی که به آن خانه آمد اسلمه نه داشت  
 و بعد از حدت کمی که در خانه بود عملی اکر جعفری برای او یک نارنجک و اسلمه آورد او بتازه شخصی  
 شده بود ~~و در~~ و در خانه کلید کارهای تکلیفی را یاد گرفت او نقش المراف خانه را کشید او به نقش کشی  
 وارد بود و او برای نارنجک و اسلمه این جلدی دوست او بعد از حدت کمی که در خانه بود بعضی  
 اوقات از خانه بیرون میرفت او آرام در خانه بود بیشتر او با من را با اسلمه میکرد و هر گاه که عملی  
 اکر جعفری به خانه من آمد و نوزه گفتند داشته دستنی حرکت می کردند او هنگامیکه قرار شد  
 به سبب گذاری در با سگاه سلیمانیه انجام بشود مسئول سرگرم کردن نگهبان در با سگاه بود  
 این تعمیم نمیدی با عملی اکر جعفری کرده بود و پره وزارت معانی غیا المرافیکه نقش کشی بلد بود نقش کشی  
 های المراف را عملی کشیده او در خانه کارهای تکلیفی را سریع یاد گرفت و اکثر اوقات آن تکلیفی



بازجویی از نهرا آکسانی طرکی فرزند محمد علی

خودش غیراتی در آن روز داد بعد از مدتی که در خانه بود علی اگر چیزی اسم او را عوض کرده یک  
اسم به او نوشت برای او آورد و بعد که علی اگر چیزی طرح گفتن عباس شهر یاری را آورد و گفت  
که تیم شما بیاید این عملیات را انجام بدهد و بیرون رفتن را گفت که تیر خلاص را بزنند و  
بیرون رفتن هرگاه که خرابست به شناسایی امرار خانه بیرون یا ساعت خروج او را بپذیر  
را همراه بیرون بماند برای کشید نقشه ~~و~~ خانه خود تنهایی میرفت او  
صبر و گذشت بیشتر او تا نشی را بیرون از خانه بیرون بماند بطوریکه بعد از کشته شدن  
علی اگر چیزی او شباهت به خانه بیرون آمد و گاه اوقات روزها در خانه پیش ما بود و وقتی  
که علی اگر چیزی کشته شد و بجای او حمید اشرف به خانه بیرون آمد اگر خرابست  
خودش بیاید و بیرون جوار مغازه در خانه بود تلفظ بیرون و بیرون رفتن میرفت و او را  
آورده و وقت خانه بود یا او بیرون میرفت اگر حمید اشرف خانه بود در بیرون رفتن هم خانه بود  
آنها تمام وقت را با هم می‌نشاند گاه ممکن بود ساعتی در الحاقی باشند و گفتند که بیرون بیاید او  
با علی اگر چیزی هم که هر وقت بود همیشه بود و گاه فقط برای گذر از الحاق بیرون می‌آمدند  
وقتی که قرار شد با هم بیرون برویم و او هم تقریباً از خانه رفت و وقت بیرون رفتن دو شب به  
خانه بیرون آمد و اگر او تا نشی بیرون بود تا اینکه ما بیرون فرستیم اما بعد از آن بیرون و او را طرکی

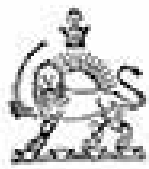


بازجوئی از زہرا آسمانی ظہری فرزند محمد علی

ہم سبک بیاسی شمع خود شہ را از خانہ برد ما بہ او نکتہ بودیم کہ یہ کی جا رویم و کی با ہمیں رویم  
 آنحضرت را با وقتہ بود کہ بعد از ایک ما سیاہ گئی کردیم برود و خانہ را پس برود من بعد از ایک گریہ  
 سار و ہمدردی دیگر اورا ندیدیم و از وقتیش مطلع نیست حاصلہ او یا راتہ است ما بارہ و ما ہمک و سیاہ نور

و لودہ  
 لودہ افہار سے خدراعدہ را ہوں گندہ

۲۰



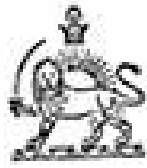
بازجویی از زهرا آقاخانزاده نازنین

مهر

کریه حریت شما مرز است شرح افلاک و فضا تبار خود را در دوره بهروز ارغوان  
انام ستار کاظم در محله انگار در تالیست و بیست سفره در زشت و در صبح  
در عهد جبهت سید یا فرده و یا اعلایه یا دنیا بید یا شریک یا در آستانق مطالع و هرگز  
کسبت بر امیران سبانی گوییم و نحو و با زنه و زیم شانتا می اینده و داده ایم  
و در جبهه آمدن نظیر خانان من خان زنده یا غدا قمر در عصر تبریز تریست در سن زک  
سنگین شانتا ترار ملاقات تهر گوییم فرود آمدن اعلایه صا - تهر برادر ستر کمال  
در تبار و داده ایم تالار خود را با درون و زنه و زیم ملاقات و تالار است در آن

با فرزند است شرح تا بنویسم  
در اولین باره ای که من کاظم را دیدم در خیابان ۲۰ تری که کاکولا بود که علی اکبر جعفری مرا به برقرار آورد  
و گفت تو با کاظم (برادر من) می آید خانه منی گرایم کنیز و تویی تشکیل بد حیدر که من قبیل از اینکه کاظم را به پیوستم یکی  
در فروردین ماه در خیابان خاندان مشهور بودیم و علی خان منی گریه آورد ۵ بودیم و بید با کاظم (برادر من) و طرفیم  
مترک در رفیم (برادر من) دو ساعت با علی اکبر جعفری بودیم و در او رفت و بیان برای غریب تر از ملاقات که مرا به بر  
زیر او مرا چشم بسته به خانه منی می آورد و با کاظم و من خدا حافظی کرد رفت تا در خیابان کاکولا در خیابان  
خانه کشیم که یک بیگانه گفت یک خانه هست که فردا قاضی میشود فردا را جمع کنیز بشود شاید اجاره بشاید چشم  
عاقبت رفت رفیم خانه را دیدیم مناسب بود فردا را میگردیم خالی کرده بودند بد بیگانه بیضا بیضا خانه خامس  
رفت و برای روز بعد فرارند داشت که صاحبخانه آمد و خانه را با ما دید داد ما برای آن خانه وسیله نداشتیم  
با کاظم هم (برادر من) رفیم و میزدند بی یک دست کتابچه در سه عدد سوکت خریدیم و یک بخاری و یک آغوش  
آتشخانه و گانه خریدیم که در مسائل را به خانه کاکولا بردیم و با کاظم برده ها را اندازه گیری کردیم و من باره  
خریدیم و در خانه منی که علی اکبر منی رفیم و در آنجا آنرا را دیدیم البته چون با دست منی دو قسم ۲ روز طول کشید  
در این موقع کاظم جای دیگری شبا میرفت روزها که چند روز با هم به بنه و تدارک و مسائل خانه مشول بودیم  
و بود که برده ها در خانه شد و در همین علی اکبر بعضی از مسائل خانه شنیدند و رفت آتشخانه که بعضی از ابرار از آن زمان  
خانه بود برای آوردن در همان موقع احمد و حسن روی آن خبر آن هم به خانه ما آمدند و چون و چون و چه در خانه  
موقع شروع کردیم به تلاوت خانه ترزا خانه نوزاد العاده گفتیم بود کاظم (برادر من) اغلب او قاضی بود  
بود شب منی آنرا خانه و بعد از حدود یک هفته که در مسائل ترزا تکمیل شد و لوازم چیده و مرتب شد برام کار  
را شروع کردیم و کاظم و منیکه آمدیم خانه اسلی و ناخوشگانه داشت یک سیاه نور بهی اکبر گویا داده بود  
کاظم در آن خانه تشن شود هر چه تشن زدن را داشتیم و چون روی اهنگران برادر من بود و بید از تشن

تقدیمی



بازجویی از زهران آقابلی قلمی فرزند حسن علی

علی اکبر جعفری برای کالم (برادر زهران) و اسکندر (فرهاد صدیقی باشکی) دو اسلحه آرد (بنام استار و درج تا به یک هم آرد) کالم آموزش بود و از کارهای تکنیکی چیزی نمیدانست ولی اطلاعاتی در زمینه کارهای زیربانی تشکیل داشت تماماً بعد از آن سری جفریست یا سری یک چه چیزهایی یا به بار شد و کلاً مقدماتی به زهران آقا شد بود او ابتدا کار چه به زهران را شروع کرد و برای اسلحه اش یک جلد و برای اسلحه خودش هم جلد دو جلد کالم از زهران آقا گرفت و اورد تمهید شده بود (برنامه خروج نمیداد) داشت کلمی شب هم می آید او افری که می خواستم ما بیایم ساری خیلی کمتر سر میزد صفتی یکی دو شب سر میزد و پیش می آید او در خانه از راه لکریه درست کردن اعلامیه پیش کن را یاد گرفت بود کالم از نظر تکنیکی خوب بود و اینکارها میزد همیشه آنگارهای یاد می دادند برهان شکل که نقشه شده بود (عمل نمی کرد) یک چیزهای خاصه تا آن می کرد (و او) و خیلی خوب بود نقشه بکشد نقشه اطراف خانه را او کشید و خیلی تیز و مرتب آنرا بر روی خود می بافید و می نمودن و واقعی هستی می گفت نه با این اینکارها را هر کسی بلد است و من هم می دانم کالم از همه بیشتر با علی اکبر جعفری صحبت داشت خیلی او تمام تا شب می نشست و گفت بگوئی کردند علی اکبر جعفری خیلی باه علاقه داشت در وقتیکه از او حرف میزد اصلاً طور دیگری بود (کالم در آن خانه هر دو صبح اعلامیه پیش کن درست کرد و بعد از آن اعلامیه پیش کن کرد کالم روی برنامه مهر سازی هم کار کرد کارهای لکریه بود او سعی میکرد تمام کارهای تکنیکی را یاد بگیرد علی اکبر هم سفارش او را به هر چه می توانی که بتوانی (تلاش کار را یاد کالم (برادر زهران) به او یاد آن کار را یادش به علی اکبر هم گفته بود (تقریباً به یک یاد کالم به من خیالات می کشیدم اصلاً چیزی به کالم نگویم زیرا کالم سناً از من بزرگتر بود و بنظر من بزرگتر که همه چیز را می دانند و من بروم نمیشد که با او نگویم مثلاً کالم یا اینکار را یاد بگیرد علی اکبر هم میفهمد که من بروم نمیشد با او حرفی نیز نمی توانستم به من و احمد می گفت که او بگوید مثلاً فلان چیز را بکار بکنید یا فلان کار را بکنید کالم (برادر زهران) همراه یون صاحبخانه را می برد و با وی داد کالم در آن خانه سبک هم یاد گرفت و با نظر ما هم در آن خانه با هم عمل حسب آگاهی را انجام دادیم که کالم در آن عمل نقش سرگرم کردن با مردم با سگوار داشت کالم از نظر سیاسی و معلوماتش در یک خیلی خوب بود او اکثر کتابها را مطالعه کرده بود و رایج به مطالب آگاهی داشت و بی چون کم در خانه بود مسئول مطالعه همی شده بود البته گاهی در برنامه مطالعه چون به شرکت می کرد او بنظر خیلی مظلوم و آرام می آمد ولی بنظر من (بچه بی شلوع و خنده رو بود) هستی که خانه بی آه و فغان را شلوع و پر سرو صدای کرد با هم بگوشیدیم که (او با علی اکبر جعفری ترکی حرف می زدند و علی اکبر جعفری هم می گفت که آید و اتفاقاً او ترکی را به ترکی یاد گرفته زیرا صاحبخانه می دانست که ترکی را تحصیل است و الا دارد و در این دستاویز هم تا چه حوز تحصیل کرده و یا به کار می رود و شاید او چیست

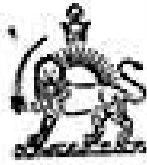


بازجویی از سرها آقا بنی طلکی فرزند سرمدی

بویان خود در یکجا گذاشته بود که علی اکبر سلاح اسکنده را فرما (صدیقی یا شاکی) و کاظم (بهر وزیر ارغوانی) را عوفی کرد برای آنکه بنا بر سلاح پادشاهت آورد که طرز بازی و دست کردن آنرا را یاد داد و کاظم وقتیکه در خانه بود بیشتر با اسلحه میگردید و با چیزهایی میبوسید که کلیه چیزهایی که من نوشت در بیست دو صورتنامه ای میگردید و وقتی که علی اکبر چیزها را میبوسید و یاد می داد یا با هم می خواندند و کاظم شیوا خیزی کم می فرمایید او بیشتر از من میبوسید و فرمایید یا اسلحه میگردید و طوری نوشت و وقتی با وی گفتم که چرا اسلحه را کم می فرمایید میگفت که چون عادت دارم سائیف که در دست می خواندم هر اسلحه بر می فرمایید و این کم از بیستم نمی گذرد فقط بعد از ظهر (بعد از ناهار) او حاضر که بر روی گانا به نسبت بود میگفت من دو دقیقه می فرمایم بیدارم کنید و واقعا هم همینطور بود (هوس) که من گفتم خدا میدم فرایب بیرون رفت و بیدارنده دقیقه یا یک ربع که او را بیدار می کردم کاملاً معرفال بود مثل اینکه با عمو فرمایید و استراحت کرد و او آخری که ما می فرماییم بیاییم ساری او خیزی کم در خانه بود (و اکثر می آمد کم می ماند و نزد من رفت و با وی گفتم تو دیگر از بیستم حذف شدی و در آخر محضو این خانه نشینی او گفتم من هم کاره این خانه هستم و در این خانه هستم و او رفتارش در خانه با بچه ها خیزی خوب بود و مقصد آنرا خیزی که دل خوب بود میگفت کمی لوسی دارد و خودش را لوسی می کند با مثل حرف میزند و همیشه با او استقامت می کرد و خیزی هم فرستاد را گوش می کرد و رعایت می کرد و بی لوجه میبوسید لوری بود (که منظر میآید مثل بیخه ها حرف میزند و کاظم (بهر وزیر ارغوانی) ~~و~~ قادی شوط و نظر هیکلش مثل دیاقی می آمد و بوهانی تنگی کم رنگ و چشم روشن کمی روشن بود و دماغی کوچک و نه بزرگ و صورتی قریباً گرد چشمانی پهن داشت و او ~~و~~ گفتم که گفتم و شلوار تیره ~~و~~ سی پر شید چه تارستان و چه زستان گفتم و شلوار بر می پوشید گفتم و بورد این و یک شلوار پیشی داشت که لوسی که اغلب می پوشید یا پیراهن مردانه لوسی و او بزرگ تر و فرود رنگ بنظر میآید و بی اندام اسکنده فرزند تر بود و تنه ترا سیکرد او ملایم و شمرده صحبت می کرد و آهنگ و صد صحبت گفتم میگردید یاد داد و حیدر که با وی گفتم حرف کاظم آنرا گفتم داره او گفتم با اسکنده هم صحبت ده نفره می کردند یک خیزدونی هم بیستم چیزهایی می خواندند و می نوشتند و بنظر می رسید که آنرا سابقاً فارغ از بیستم یا هم آشتایی مایه داشتند و او با احمد زیاد میبوسید می کرد و بیست و ده و در خانه کمی اذیت می کرد بمحضوی مرا گاهی کارهایی سر خود می کرد که کاظم باید که شرد میگردید که باید بیرون میفرستاد و صدیانی که من و عقاب و بر فرود کرد و راجع به اینکه بر فرودش با من بیرون کند حرف زیاد میزد که او را قانع کند و بی آنچه خیزی گوش نمیکرد و حرف علی اکبر <sup>خیزی</sup> در بیرون آهنگ را بیشتر گوش می داد و علی میگردید تا حرف کاظم را

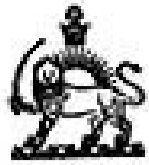
را راست خود را سر از آنجا اندازد  
انگاریات خود را با اینها میگذرد و شکلی  
خود را گویا متعلق به من است





بازجویی از زهرا آقاخانمی تملکی نرزنه شریفی

و کجید ملکانی که بر این بیان از چشم خانواده انجام میدادم و با وقتی من خواستم بدیدم نزهت روی آفتابان  
 بروم بیایم من رفتم ~~نزهت~~ نزهت روی آفتابان بدیدم کرد که یک یک مردی از دواج کنم شاید  
 تو سگ این از دواج استقلال بدست بیاورم او بمن قراری داد که من سرقرار رفتم در آنجا  
 با علیرضا شراب رضوی آشنا شدم و راجع به ازدواج با هم گفتگو کردیم و قرار شد که خانواده  
 او برای خواستگاری بیست خانواده من بیاید و خانواده او آمدند و مراسم ازدواج طبق ~~معمول~~  
 انجام شد من با علیرضا شراب رضوی خانم بی اجاره کردیم من تا زمان ازدواج هیچ اقدام نکردم فقط  
 مطالعه میکردم و وقتی که ازدواج کردم و خانه گرفتم نزهت روی آفتابان بمن گفت که یکبارتری بروم من  
 حدیثی در کتابخانه با کارتری کردم و در کتابخانه با ازدواج کرده بودیم نزهت روی آفتابان با طرز درست  
 کردن مهر را میداد و او در آن زمان بمن گفته بود که با ما از خانه ارنیاید گرفته و با چلاری خواه میکند  
 تا اینکه یک روز بمن گفت باید منی بشوید من شرایط آنرا پرسیدم او گفت زندگی آن درست مشابه  
 زندگی معدی است منوای اینکه شماها همسوا شدید خانواده آن را ببینید و شاید زمانی بتوانید برزید  
 و بین خانواده آن من و علیرضا شراب رضوی منی شدیم و املا نیتنزل را فروغتم و بعد اری از آنرا  
 بعنوان مسائل خانم و زندگی برویم به خانه حاتم الله که با علیرضا شراب رضوی گرفته بودیم در این  
 خانه نزهت روی آفتابان با آنزنی من داد مالک سری کارهای تکبکی را با دیگر قیم طرز کار با اسلحه و تملکی



بازجویی از ..... نه هر آن قاضی ملامی فرزند شریعتی

۱- فرزاد شیم به جاهای دیگر رفته من و یحیی بروی آفتابان و زهاد مدنی با شکی بر سر می رفتم در

ساری ..... دو نفر دیگر به شیم افتاد شدند تا م علی بر همین ..... و مصطفی حسن یوم و یک دختر

نیام شمشیری نماینده بعد از ساری با خانم شری در تهران ..... مسعود رفیق با پری

عایس و مصطفی حسن یوم در این شیم یک شیم آموشی بود و نیم ساری و یک شیم خردی بود

که کار خاص و سندی فاضلی نداشت من در تهران بودم که ..... و مصطفی بر سر ساری آمدم

خفا بیک برای خرید از خانه بیرون آمدم خانم می پرسد بود و من دستگیر شدم خفا هم سندی

من ..... خفا هم سندی کردم و می یکس اصالت کرد و طموران دستگیرم کردند و به دادگ ساری

بردند و بعد به تهران منتقل شدم

۲- کریم در هیچ کجا هم که ..... و با این کار در این راه بودم ؟

۳- در این راه شایبایی برای ..... و من کارکنان ساری آن شرکت کردم

و در این راه شایبایی برای ..... شرکت کردم و در این راه اعلامیه همش کنه با من

نرمت بروی آفتابان بودم شرکت کردم

۴- نفس خود را در ..... کردم شریعتی و ..... و من

۵- در جریان کتونی شریعتی در شناسایی او شرکت کردم و بعد برای بر برداندن ..... و من



بازجویی از مرها آقایی (ملکی) فرزند مرزا علی

س. حوریت شما کمزیر است شروع اطلاعات رفتن شما کجا من خود را در  
باره ابرویش نشان نام این (احمد و جوانان) بنویسید

ج. اثر رنگ شاکیان و تکیه مادر خانم حاتم بودیم اثر رنگ را ترهت روحی آفترا (با برادرش) ناصر  
 بی خط آمد در ۱۰ ساله بودم خیاقم اینی لاغر و کشیده داشت عطا و را به نام احمد عبدالمیر (بیم  
 ترهت که آنجا املاستان را با ما می گفتند و هر کجا را با نام مرتضی و احمد صدام زنده ترهت می گفتند بود)  
 اینها بی خط ما در شاکیان هسته که مادرشان دستگیر شده و بی ما هم تلفقه بودیم فامیلشان را میرا اینهم  
 برادر رنگ کلا من بیغم و اول راههای برادر من فرزند او و اثر رنگ و با برادرش بود و از برادرش که حکمتر  
 خفنی خودتیم ترهت نصیرتر بود و او خفنی آرام و ساکت بود و کارهایش را در کف خفنی آرام  
 و بی سر و صدا میکرد (در ضمن) که هم حرف میزد و در کارهای که تکلفی که میکرد خفنی دستگیر  
 میگردید که همیشه کارهایش از کارهای برادرش بهتر بود و خوبتر بود و با برادرش کار میکرد (بمنظر رنگ)  
 هم برادرش را اهمیت میداد که هر چه در حد برادرش بود در کارهایش بخرج میداد و بعضی کتدر کارهایش که خفنی ترهت  
 و بی او که برادرش که پیش بر کار میزد و ناصر شاکیان هر وقت که میخواستند برادرش را بنویسند  
 و بی او و بی ترهت دست روی برادرش میزدند و چیزی نتوانستند ادرا نمی کردند همیشه به نام مرتضی گفتند و خوب  
 میکنی من غنی توانم ترا برترم یا زودم خفنی که ترا برترم و نه اینطور نیست من خفنی هم زودم میرا برتر من  
 خدایم ترا برترم بر اینی که تو گفته شد از آنکه برادرش بر منی من هم هستی تا حال دیری خزان (بمنظر رنگ)  
 با حیوه (عبرضا شوی رضوی) یا با خاله (به ترهت میگفتند خاله) و عمو که هم برتر را بنویسند منم ترا  
 خفنی هم به من با طراحت او همیشه و منیکه خدای یا چیز خوردنی را تقسیم میکردیم افرا از سر صید خوردش  
 بر برادرش اصفافه تر میراد و آرد گاهی اذیت میکرد (او بی آمد و از طرفت او غم بر فراهی میکرد و میگفت  
 هر که مرا اذیت کرده بود خفنی ترهت کرد و پیش میرخاستناید رفتم کارم از خوردش کله کرده بود و گفته بود  
 که با خزان (منظر من بودم) را اذیت میکنم و او را اذیت میکردند و همیشه میبودند و ما میرا از دستگیری علیها  
 که از آن خانم رفیقیم و ترهت روحی اول او را چشم بسته بردیم خانه و بعد آنهم من و ناصر را برادر که با  
 مدتی با <sup>اثر رنگ</sup> در آن خانم بودیم و بی ترهت روحی او را زود تر از ما میرا (من) از او در ترهت میرا  
 که کجا دوست او را برده و الان چکار میکنی (اثر رنگ)  
 سر - اطلاعات خود را که خواستار آنی  
 اولی و اولی خود را با ما می گفتند و تا بزرگ میکنم و بزرگی

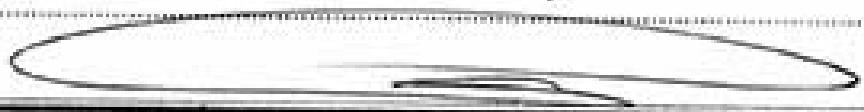


بازجویی از زهر آفتاب گلوی زهر آفتابی گلوی نر زهر آفتابی گلوی

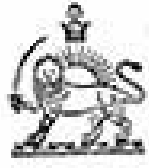
س - هویت شما کز است مشرق اخلایک و فاعل شما کمال خود را  
در عصره ناصرت گیلان شام دسب (ارتقن) (ارمانه) بنویسید

ج - نام هر متاکیلی (ارتقن) را ترهت روحی اختران به خانه شی که مادر حسام است گفتند داشتیم و خود بود  
و خود در ۱۳۵۵ سال داشت و خلیج پیچ بود و او در خانه حسام چشم بسته بود و مثل خانه را نمی دانست  
او در خانه کار نگذاری باید گرفته بود و برای فرارش کار میکرد و او کلاس ششم یا چهارم یا دهم می خواند  
صحنه یاد و کینه و نارسی یاد میدادم و علیه ریاضیات یادش میداد و او کارهای بچه گانه نمی داشت  
و دوستی میکرد البته از نیای بچگی میکرد و با چون قطع دوستا الحاق اجازت های داشتیم و در ضمن  
صدا میخاند هم در خانه بود و در ضمن توانستم سببیت های او را تحمل کنم و با غلبه شما میباید در ضمن خرابی  
بودند و میرا او اهدا نمودن می کرد و با آنها قطع مهربانی میکرد و او در آن کتابهای درسی و  
و استخوانی فرزند و گاهی او تمام است هم یادش می داد و او را میزد و فاعل شما نیکی بود  
مثلاً بگو بروی من خواهی او الحاق را خراب کرد تا ظهر شب می خوابید برادرش گنگ نامی می کرد و در آن  
میکرد و او گاهی با خود یادش را میبرد و حتی حیدر را هم به یادش می آورد و قوی هم می کرد  
خوبی لحاظ می بود آنقدر که می کرد تا می خواهم او به ترهت گفته بود حال مادر در این است که  
ترهت گفته بود مادر فریادی نمیتوانم کیست او گفته بود نمیشود ما مادر را بپاییم ترهت گفته بود فاعل  
کارش نمیداد و نمی تواند بیدار شود شما بمانید بروفت کارش کمتر شده و فرستی بدست آورد و می گویم  
که بمانید و شما را ببیند او همیشه از ترهت می پرسید راستی الان مادر و جفا صلح شدند و اسلام ایشان  
چیت با کارش میبردید و اتفاقاً او را می شناسد ترهت روحی با وسببیت آنرا صلح شده و این  
اسم ایشان را نمیدانم که چیست اما بعد از آن میگری علیه شما میباید برضوی با ترهت روحی به خانه آنها  
میبرد چشم بسته رفیق آمد در آن خانه من و او مدتی تنها بودیم و کار خانه من میکردیم و تکلمت هر خانه را کردیم  
و درها را نقاشی کردیم بعداً ترهت روحی اختران کارا بر سرش آن آقا (پوران) تحویل داد که با ز  
مادش در آن خانه (خانه نشین آن آقا) چشم بسته بودیم و بعد از مدتی پوران ناصرت شرح (شرح)

گشوی) را بر من و برادرانند میم - بگویند  
سر - اطلاعات خود را از آنجا که می دانید  
انگوار است فرود بیا آمد چو گداهی بگویند







بازجویی از نرها آقا بنی تملکی فرزند مرزعلی

گفتم او نیز در مطالعه میکرد و راجع به آثار شوریک می دانست و در آن خانه احمد طرز در دست کردن اعلامیه  
 بخش کن را با خود داد و می نمود مستقلاً یکی ساخت و بعد روی تابلوهای اسبیدی هم کار کردند (تابلو اسبیدی  
 بدون شکل است که در یک جنبه کوچک اسبیدی نیز یک می ریزند و در آن یک فلز روی می گذارند بعد یک  
 هر شب به لاسیتیک می گذارند که به سر لاسیتیک فلزی است که این لاسیتیک توسط گازی که از فرود  
 کرد آن میله روی در اسبیدی نیز یک ایجاد شده حرکت می کند و به دو سر می که به یا لری و کلید وصل است  
 می فرود و جریان یا لری برقرار می شود منتوا این دستگاه بنام خرمی تا کنون ندارد در قسمت این  
 دستگاه کار ساعت را در اعلامیه بخش کن می کند و این دستگاه نسبت به آن ترکیب آب و اسبیدی  
 که در شب می ریزند باید طوری دقت داشته بودی و همیشه ای باشد یعنی آنقدر کم باشد که مثلاً ترکیب  
 برنج عملی کند که تا کنون نیز خرمی ندارد) که به قسمت آن نیز می رود و تا آن اندازه ای یاد گرفت که هر  
 کار آن همیشه می کند در برابر هم بعد گذاری با دستگاه سلیمانیه شرکت کرد و علامت دهتن بود و اسکنند  
 (در تهران) که بودیم گاهی اوقات می بردند و هر وقت که همیشه راجع به کارش یعنی اگر گفتوی کردند و  
 و کالم یعنی اگر همیشه صحبت داشته هر وقت علی ایگر خانه کولا که بود شب کالم و اسکنند حرف می زد  
 البته باید که ایشان پیدا گانه صحبت می کرد و اسکنند در خانه کولا کولا عضوی بود که صاحب یکان بنام او را می  
 دیدند زیرا کالم حیوان شوم و چون هم برادر بود و او هر وقت رفت و آمد میکرد با جمع نزد پدرش  
 یا بعد از ظهر و شب می آمد که از دیدها یکان بیان بچاند بود که حمید آمد او را شوهر حمید معرفی  
 کردیم زیرا که دیگر بیشتر بیرون می رفت و ما یکان او را می دیدند و حاجیده را خواهر خود می معرفی  
 کرده بودیم که توجهی داشته و بعد از آخر تابستان که می خواستیم به ساری برویم دو بار با اسکنند به ساری  
 می رفت کردیم که خانه پید کنیم ساری و حین راه رفتن اسکنند بر رفت و آمد فعلی از آنکه منظم برویم که خانه می  
 که هر یک از بیم اسکنند بر میآید باید آورد بود و بعد مرا برد که بنیم و پیش هم می بودیم تا شد که روشن  
 آمد و خانه را می خواهد بنشیند و ما در فاش ساری یا عنوان من نزل و اسکنند شوهر آن خانه را گرفتیم  
 و او خودش را هندس یک شرکت که وابسته به شرکت نگار پرب درنگامی باشد معرفی کرده بود و او و دیگر  
 ما در ساری بودیم هم به تهران می آمد تقریباً ۱۵ و اوایل هر هفته به تهران می آمد و شب هم می آمد و می  
 این او را خرید کرد به تهران غیرت با آن وقت ما نمی فهمیدیم زیرا ما نمی بود که اسکنند بر اندیشیم و ساری  
 به بنیم دیگری رفتند بر (البته هفته ای دو بار به خانه می می آمد و او فعلی از برقش ما به گران از بیم  
 رفتند و در شب و در وقت به خانه می می آمد و اسکنند در تهران بودیم متن اعلامیه  
 سلیمانیه (فخار یا سگانه) را کالم و اسکنند بر نوشتند و دادند به علی ایگر که برود جایی دیگری چاپ (X)

کلی



بازجویی از... نه هر آقا بنی قلابی فرزند محمد علی

کردند که و ضمیمه آنرا چاپ کردند علی ایگر گفت بجهت های دیگر گفته اند متن آن خوب نیست و خوب نوشته نشود بهین جهت آنرا از ضمیمه کم پیش کردند (فکر می کنم که با اعلام پیش کن که پیش نکردند) و این بر ققایی ساریان پیش کردند و ما در ساری دستگاه چاپ املاًند استیم و در ساری اسکندر در چاپ شرکت نکرد و می در ساری کرد فریم بر نامه نویسی هفتگی که در ساری چاپ کرده بودیم با هم کار کردیم و اسکندر بر در خانه ساری هم مشول آموزش سیاسی بود که کتاب الفبا را در سن همدان که تمام نشد و نیمه کاره باقی بود بود که ایرج رقت و من هم به خانه ترکان رفتم تا اسکندر قرار شد که هفته ای دو بار در هفته به خانه ساری بیاید و چون و فران در سن بدهد ما کتاب علم اقتصاد را شروع کرده بودیم که حدود ۲۰ صفحه خوانیم بودیم و همان شب که من استیغیر بودم قرار بود او هم به خانه ساری بیاید و فران هم بیاید و ~~کتاب~~ اسکندر هیچ مسافرتی جهت انجام کاری نکرده ایم مسافرت ما فقط جهت گرفتن خانه ساری بود و در نتیجه حضور گیری که ایرج اقداماتی کرده با میکرده من الملامی ندارم و نیز با من که گفتو نمیگردد فقط تا علی ایگر بود که با او وقت میزد و وقتی که او میزد با بر من صحبت میکردند و او در نتیجه اسدی یا سواد منیر و منیر مراد منیر هم کاری نکرده تا آنجا که با هم بودیم کاری انجام نداده و اگر اقدامی کرده یا شد من الملامی ندارم و ما در خانه ساری گفتنی از کتاب اعلام مواضع ساز و بان مؤخرین خلق را مطالعه می کردیم که اسکندر و ایرج آن کتاب را می خوانند و می من خواندم (ایرج تا پیش کرده و میرو من هم هم نظیر) و نیز درست سر من میخند و می اسکندر با ایرج و میرو من بحث میکردند در مطالعه صحنی همیشه رشته کلام دوست اسکندر بود او صحنی تند تند شکست حرف چیز دیگر در بر فرود های اولیه ما حرفهای را نمی زدیم و در مطالعه هم و سبک بحث میکرد ما یک چیز را دو سه بار از او می پرسیدیم و بحث خاصی در زیر میله علیه رژیم در مقابل خاطر من نیست و می یکی نظر بایدم است مراجع به سواد من و منی داشت که نوشته بود و بجهت ها می گفتند اگر بشود عملی کرد یا اعلام می شود که این اقدام رژیم یک اقدامی است برای نابودی خرد و رژیم فراری خوب است که اسکندر نظری داده بود که در مقابل خاطر نیست و می صرفاً مردم ایرج است که می گفتند مردم که راهی هستند ما نمی توانیم کاری بکنیم و نیز خرد مردم از اینها میس تا اندازه ای قیامش یا بین آمدن راهی فرخند هستند پس ما چه کنیم مردم حرف ما را که قبول نمی کنند آن عمل را می بیند که چیزی از سابق قیامش یا بین ترا من اگر چه املاً پیشی جنبه را کم بشود و با شماره ها مثل سابق جنس ندارند یا اینکه جنس خود را نمی فرود شده و با هر حال مردم راهی هستند تقریباً چیزی بی نظری است به ایرج و است و من بیدار از اینکه راسته می یا در وقت بودم گاهی اوقات با ما استیم اسکندر برای مردم شاه می کند استیم و میری استیم و الین من نگوییم اسکندر بر برای اینکه منی که می خواهد برود برای اینکه من نفوس کدام شهر است می گوید شاه می گاهی من تا ابل می برد من و گاهی نفوسم که آن x

کلابی



ص ۱۲

مواجهه با

# زحوا آمانی کلکل فرزند محمد علی

بازجویی از

۱- در خصوص سزاهاست مستخرج از فایده سزاها در تاریخ ۱۳۰۱  
 باز در خونیست در برابر ایرج و عبدالمجید (علی رضی) بنویسید

۲- خانان ساری که رفتند بودیم یک روز بهین روحی آفتون با ایرج (علی رضی) به خانه ساری آمدند  
 البته بهین آن موقع در تهران بود و منظم علی رضی را از تهران آورده بود. شایع هم در همان لحظه با او  
 قرار گرفته بودند و او را آوردند و علی رضی و منگله به خانه ما آوردند. خانان ما هنوز جا افتاده نبودند  
 و تازه وارد شدند بودیم و مسائل و لوازم را نگاه داشتیم و جایمان بود. علی رضی در جایی نماند و در  
 کرمان و مسائل این و اسکندریه (خبرها در بعضی پارتی) کمک کرد. علی رضی ~~در آنجا~~ <sup>مدتی در آنجا</sup> که  
 در آن خانه بود. خود هیچ نداشت و لی بعد از مدتی بر نامه فرود داشت و کامی او مات بیرون گرفت  
 و بر نامه علی رضی بیشتر آمد. خانان نایم دادن راستی بر ما ها بود. او را آتدگی خیلی خوب می دانستند ما هم  
 ما چنین ها را آتدگی می دانند البته تصدیق یکی نداشت میگفت لقمه تو دارد (و بی ما تصدیق برانند بهیم  
 او صبحا یا ما صبح یا اسکندریه (فرهاد صدیقی با شاکر) و یا با سیر و س (مصلحتی حسن پور) می رفت  
 راستی جمع کرد من رفیق منگله است. او بر من گشتم زینا و سله روز نماند به خانان ما ایم ما در نزد یکی دریا  
 روی ما سله ها بیشتر راستی می کردیم. علی رضی خط کشی یا چوب روی ما سله ها شکل با ریختن می کرد  
 و بعد فرمان می داد که اند جلوی ما محض با ما چنین راهی برانندیم. چون یا شاکر یا نمرین میکردم زینا که مثلا  
 هم یک مقدار می آید پس کاپی در راه از نمرین راستی کرده بودم و کس می دانستم و می اسکندریه و سیر و س  
 با جیب می رفتند زینا که دهن های جیب هم تر بود و اگر عوضی می زدند یا جلوی عقاب می زدند در زیر  
 خرابید میشد و با جیب می نماندند در جاده خاک می هم راستی گشته ایرج (علی رضی) خانان ما  
 که آمده بود اسکندریه داشت و ما هم داشت او کارهای تکنیکی را خوب میدانست و می او از نظر  
 نورنگا شبیه سیر و س (مصلحتی حسن پور) و شاکر هم با این تریو (او کتاب زیادی خوانده و می نم  
 تراست بیان کند خودش هم میگفت که من تا حالا هیچ کتاب خوانده ام و بی میوه امثال را الان  
 بیایدند ام من دانم چرا فراموش می شود. او همیشه و تشکیک ملال میکرد. یاد داشت هم بر می داشت و آنرا  
 رایج آوری میکرد. او در خانه ساری لا ید کتاب را تمام کرده بود. او در موقع مطالعه جیب می  
 چنان می آمدن که داشت و البته زیاد سوال میکرد و تلاش می کرد که بحث و گفتگو کند. ما این  
 کارها می کردیم و حرفهایش پیر می بود و چیزی نداشت که بر معنی باشد. ایرج یکبار یک  
 علامت پیش کن در خانه ساری داشت. هر دو که بعد از آنست در داشت که نگار گز استراند  
 کلکل





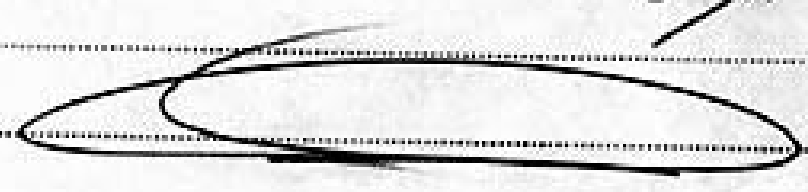
معاوجه با ..... ص ۲

بازجویی از ... آتاپی طبری فرزند محمد علی

کتابی که در وقت کتاب به خانگی انداخته اند ... محسن بر همین کارهای الکتریکی وارد بود ... او  
 به سیم کشی خانگی را به دست آورد ... سیم کشی های خانگی اتصالات داشت او هم را بر سرش کرد ... در وقت  
 در ضمن برای <sup>حیاط نزدیک</sup> ~~در کوچه~~ چه یک سیم کشی کرد که چنانی کند ... سیم کشی که چه تا در سیم بود ... و غرض بود که  
 به حیاط خنجر ... تا یک بود که یک جزایع هم برای ایران جلوی اطراف کفرانیم که همه اینها را برقی کشی  
 که برای محسن بر همین کرده ... در ضمن دستگاه کلمه ای که برای بود و قبلاً ما میخواستم کار کنیم هر چند اتصالاتی می  
 کرد ... و تغییر می یابد ... که محسن بر همین دستگاه را با زور در دست کرد که ما پیدا کردیم گرگان ... محسن بر همین اثر نظر  
 میداد ... از هر دو تغییر می یابد ... در هنگام ورزش محسن ها با آن نقس می ماند ... وقت خنجر را در وقت و ترس می داد ... در ضمن  
 او دستور نظامی فاند که می یابد ... در نزد سیم کشی رفتن ... هر چند سیم کشی در حالتهای  
 مختلفه و ایجاب می یابد ... محسن بر همین سیم کشی ... اتصالات هم وارد بود ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی  
 محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی  
 در وقت که خانگی گفته ... او در خانه از همه سر بیشتر و بیشتر اسلحه می کشید و خنجر و چاقو داشت بود  
 محسن متوجه شد که ما به کارهای او چیست و آیا او قبلاً از این کشید یا نه ... یا محسن کشش چنانکه است  
 که می یابد ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی  
 ابرج از سیم و سیم اتصالات ... یاد کرد ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی  
 تا سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی  
 و بر سر داشت ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی

سر اسرار است خرد تراش نماند

۹ - ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی  
 هم آید ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی  
 هم که در خانه بودیم ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی ... محسن بر همین سیم کشی





بازجویی از ..... زهرا آمانی گلشن ناز محمدعلی

هر یک از اینها در وقت شروع (اطلاق) دفعه بسیار خردار در باره نام مستعار  
عبارت زیر است: (بسیف قانع خنکبار)

۱- عباس خندان حدود ۱۰ روز بود که به تیم کرگان آمد و بود عباس خندان تازه مخفی شده بود و اسلحه و  
تاریخ نگاشت و عباس خندان که چک و لاغر داشت قدش نسبتاً کوتاه بنظر میرسد چون که در بینه  
بود عباس خندان از مسائل زندگی مخفی و حیوانی آن اطلاحی نه داشت و می گفت من وقتیکه به خان کرگان  
آمدم فکر کردم اینها یک خان علی است نه مخفی و من اطلاق کار را که دیدم متوجه شدم یعنی نمی توانم یک  
چنین اطلاحی داشته باشد (اطلاح کار با حصیر و زبلو فرستاده شده بود و به اطلاح عکسهای مرقع زده شده بود)  
برنامه کار عباس یک برنامه کهنه زنی بود زیرا همانطور که گفتم که او اصلاً به زندگی مخفی توجه ننموده و باید هر چیزی  
برای او توضیح داده میشد و او گفته شد که وضع اینها بطوریه وضع اطلاحی خطرناک است باید در خانه کار آرام  
کنند بخصوص در آن شیرخان و اطلاح که نیزه و شمشیر چیده شده و نیزه اصداً محاربه گوی میزدند بخصوص در آن  
بلند صحبت گفته یا وضعیت نظم و انضباط خطرناک است باید هر وسیله ای که کار میکند بهر جا خودشان بگذارند و یا  
وضعیت اینها را باید مرتب باشد و آنرا از آنجا که بعضی بشو بگذارند (عباس خندان دفتر خود را یک برای خودش  
درست کرده بود که تمام مواردی که یاد گرفته میشد در آن یادداشت میکرد تا کارهایی که باید بکنند و هر روز برنامه  
کار روزانه اش را که در برنامه روزانه می نوشتیم در آن دفترچه جداگانه یادداشت میکردند بعد از آن در روز برای  
او یک فلانچیک که در خانه ساری بود بردیم و یک کار دکری به نام رنگ او یک جلد قدیمی که در روز ساری  
چون روزی آنرا ساری داشتیم دادیم دست او با یک سروس یک جلد با پلکار که روی آن را چرم چنانکه  
و در وقت بود درست کرد البته خود سروس هم برای خودش داشت یک من دو من است او چون کار او نبود یعنی  
می داد و یاد داشت خاصی و عباس کار میکرد خود در دو سه روز بعد آن کار میکرد تا آنرا تمام کرده در ضمن کار  
کردی او هم جلدش خوب میوزنیشا کارش گفته بود و من فراموش جلد نوی بد و نزد که تو با انگوش را بریده  
بوده پس هنوز نه وقت بود عباس یک کوربند پیدا کرد (در روزیم در مری تعدادی کوربند داشتیم و بعضی از آنرا که  
کوتاه بود ما به او دادیم پس یکی را که سوت بود استاب کرد و دست) بعد جلد کار رنگ را بست و نادرنگش را بست  
در ضمن او یک کیف داروئی که به کوشش بندد برای خودش درست کرده بود و عباس بنظر میرسد شهرستانی است  
و می بیند لاجبایش را شخص می دادم مگر می کردم مشهور است و چون لاجبایش مشغول نبود و عباس سوس روز  
که به خان کرگان آمد مدار کش ما با بعضی گفت بعضی تظلم کردند و بعضی از آنرا را پاره کرد و بعد آنرا را  
و بگوئی گذاشت و در مری در حضور گذاشت و بنظر میرسد مخفی کرده است و بهر حال او شوقی من  
کردند و بلو می گفتند آنرا می بندس و می گفتند هر چه در کیفی است می توانستند بفهمند پس چکاره ام



بازجویی از نرهارا آقا بنی تکللی خرنند مرزمن

و یا جفند بر تحصیل کرده ام و وی او در کشیدن نقش المراف خان به پیری و فرهاد کنگ کرد یعنی به پیش کشیدن و وارد بود و یکبار فرهاد و پیری نقشه ای کشید بودند که متعلق به های آن غلط بود و درست است در بنی آن بود که او در روی یک کاغذ سبزه نقش کشید و بعد هم آنرا با مرکب و قلم مرکب کرد که بعد آنرا به دیوار اطاق نصب کردند و یکبار هم که می خواستند سبک در دست گرفته و میبایست که برای نوزاد وارد در دست کرده بودند روی یک جعبه مقوایی گذاشته بودند که المرافش باز بود و نوزادها پیش میسر و قوت به پیرم سبک نوزد می خورد و که سیروس و عباس یام برای درست کردن و سیدانی که بتوانند که میباید روی آن نصب کنند و در ضمن المرافش آنرا بیوشانند تا نوزادها پیش نشود نقشه ای درخته و سیروس و سیدانی را روی یک مقوایی که چند لایه کرده و بهم چسبانند بود (لاچارا را نصب کرد بعد از عباس با مقوایی بروی مقوا و شکلای بر روی شکل خاصی (الین کالی) برایش نقش کشید و ضرب و تقسیم می کرد) که در آن مقواها را که بر روی پهلوهای آنرا با چسب یا منگنه بهم وصل کرد و شکلی درست کرد که نوزادها از المرافش جمع آوری شوند و به پیرم بخورند که بچه ها با وی گفته بود در اینکارها خوبی و آردی نیز از آن شکل هندسی خاصی در آورده بود و اینها تصدیقیم که او چکاره است و ما در برنامه تیم برنامه مطالعات جمعی داشتیم که قرار شد برای آنوروشن مسئول بشود (که بچه ها گفته میباشند) یعنی بسوزد نوزادها را در برنامه در حرف زدن مشط بود و خوب حرف میزد با نوزادها و توضیح می داد و نیز میسر بود که مطالعه زیاد کرده و می توانند در این به حد و بی برنامه مطالعه اصلاً اجرا شده در ضمن عباس در برنامه داشتن یک برنامه خاصی داشت که هر دو رنگی و وسعت در برنامه داشتن وقت می گذارند که خیرهایی را می داشت که ما نمی توانیم که این برنامه داشتن چه اثر برنامه میسر بود (او برای یکی از تقسیم ها هم یک طبقه درست کرد) (در خانه مقوایی تخمه بود که این تخمه نوزادها را می خورد که خبی حکم بودند و ما که ابراز (اره) خوب و نیز داشتیم و قطعه در خانه یک ابره که یک دانیم خیلی طول کشید تا داشتیم دو تا تخمه بار باره مقسم به دو و در ضمن می خواستند نوزادها را پایه بگذارند که چوبها روی آن یا بستارند با نریر به آن چوبها هم وقت زیادی گرفت و سیروس در آن خانم لهر با نریر به سلام و مشوره ما با او داد و او هم چند بار به نریر فرهاد و پیری کار کرد یعنی آنرا را با نریر بست کرد و عینطر بر نریر با نریر بست کرده بود و یاد گرفتند بود که چطور میباید بستن می گفته در ضمن او چه در شماره از نریر دغلق با مطالعه می کرد و برایم قدرش یاد داشتایی بر می داشت و مطالعه کتاب اصول علم اقتصاد را شروع کرده بود (در نریرای خواست مسئول بماند چون نبود روی خواست خودش عملاً آنجا که میباید کرده باشد و همین با سیروس و فرهاد یام دور نریر روی برنامه سبک کار کردند و می توانستند کاری را انجام بدهند نریرا فریب می شد و نمی توانستند آنرا درست گفته و یک روز هم روی چاپ کتابها کار کرده بودند که از چون ما نیز

۲

تکللی



بازجویی از ..... زهره اکتابی تلوی. فرزند محمد علی

خواب بودیم تا اینکه بودند چای کتد و چیر شد و در زیر پاییه و سینه ما بستیم را با زنگنه و آنرا نمیگفتد و روی آن کار  
 کتد و دستش کتد و عباس تایید بلد نبود که در خانه ترکان میری خط اول تایید زیاد و یاد از ده بود او  
 روی کتی دو ساعت شرمین تایید نردن میکرد و او دیگر کار خاصی در آنج خانه انجام میداد. **۱۰** تلوی  
 ما عباس را در ترکان دیدیم من خانه ترکان بودیم (و زنی که قبلاً منقوب به نظر منم فران بوده) که به من گفتند نرد  
 آن خانه ما را هم رفیم خریه کتد چون برای فرداش یک جفت کتد برای خانه خریه و قی خریه هم بودیم  
 خانه پیش میماند و چون کتد که با یک رهنی را پیشم داد و با میریم خانه ما به سر قرار آمد و در میدان امیر کبیر  
 رفیم بعد که عباس را دیدیم با هم به خانه پیش میماند (در خطی آریه) رفیم و عباس در خانه با پیری و سیروک  
 و فریاد قراشما به کتد آمدند بود یکی دو بار هم چون کتد لبها با تو قرار کتد ایشان کتد پیش من یک رهنی که  
 فرصت کتد و دیدیم با هم بیرون حیرتیم و یک خایان شناسایی من کتد و در آنجا قرار کتد از پیری که تو که گفتد  
 با پیری که قرار داری پیش ما هم قرار کتد از پیری که عمل نشد و فرصت پیشم کتد که پیری و قرار کتد از پیری  
 پیش من کتد و یک تابه وارد من کتد بود در طرفهای دماغی فتق پیشم کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد  
 که سری یک بود و با پیری هم قرار کتد و ترند فتق کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد

انرا دست خود را آنرا این است  
 اطلاعات خود را با امضای کواهی میکنم **تلوی**